

صفات ظاهری و اخلاقی عروس عنتره و شاملو

ایران اسدی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. (مربی)

Asadi_Iran@gmail.com

چکیده

این مقاله چنان که از عنوان آن بر می آید تطبیق و مقایسه ایست بین شاعر عرب جاهلی عنتره و شاعر معاصر ایران شاملو که در این تطبیق، صفات ظاهری و اخلاقی معشوقه شان (عبله و آیدا) با هم مقایسه شده است.

در این مختصر قصد بر این است که ضمن بررسی، تفاوتها و دیدگاه های دو عاشق - عنتره و شاملو - و با تفحصی اندک به بررسی جایگاه زن در مقام معشوق و صفات ظاهری و اخلاقی عروس ویژگی های این دو عاشق با نمونه هایی از شعرشان ضمن تطبیق اجمالی آن، بررسی شود، البته باید اذعان کرد که با این مختصر، حق مطالب ادا نگشته و تنها شمه ای از آن ذکر می شود.

در بخش نخست مقاله حاضر به تفاوت های عمده تغزل و غزل در زبان عربی و فارسی اشاره شده هدف از این نوشتار ذکر می شود و سرانجام به شرح حال این دو عاشق پرداخته می شود.

کلید واژه ها: عرایس، عنتره، شاملو، صفات ظاهری، صفات اخلاقی.

مقدمه

داستان عنتره و عبلة بزرگترین داستان حماسی عشقی عربی است که از چند داستان تو در تو تشکیل شده که در آن آداب، خلیقات، جنگها، عادات و رسوم عرب جاهلی تصویر شده است. داستان عشق عنتره به عبلة، زبان حال همه عاشقان صادق است در تمامی این داستانها علی رغم تفاوتهای بسیار در روایات مختلف ناکامی در عشق دنیایی و مردن از درد نامرادی مشترک است. عنتره یک قهرمان و یک عاشق پاکباخته دارد و همه ماجرا شرح جفایی است که فلک با این دلداده دارد. اما عشق و الای شاملو که در مجموعه های نخستین او هنوز جلوه خاصی نیافته بود، در "آیدا

در آینه" به اوج خود می رسد، این عشق به آیداست که به شعر او کمال هنری می بخشد و لازم است گفته شود که معشوق زن برای اولین بار در شعر شاملو، چهره انسانی تمام به خود گرفته است.

تفاوت‌های عمده تغزل و غزل در زبان فارسی و عربی

تغزل که گاهی نسیب و تشبیب هم خوانده می شود. نوعی شبیه غزل است که در ابتدای قصیده قرار می گیرد. آهنگ غزل نسبت به تغزل، لطیف تر و گیراتر است. مضمون غزل غالباً ذکر زیبایی معشوق و بی وفایی و سنگدلی او قصه فراق و محنت کشیدن عاشق است. در تغزل غالباً وصف معشوق یا وصف طبیعت و پدیده های آن (باغ و بهار، پرندگان، گیاهان، شب، صبح، ...) یا وصف می و لوازم آن (درخت رز، شراب نمهدان، باده پیمایی) و مضامین نظیر اینها دیده می شود. اما اکثریت با همان وصف معشوق است. لیکن معشوق تغزل معشوق خاصی است که اوصاف او اندک اندک در ابیات تثبیت شده و کم و بیش در اشعار ادوار بعد نیز باقی مانده است. (شمیسا، ۱۳۶۲: ۱ و ۲ و ۴) شاعر جاهلی غزل را دوست می داشت و غزل سراسر زندگیش را پر کرده بود. غزل جاهلی بیشتر به صورت نسیب بود غزلی است که مقدمه قصاید قرار می گیرد و خود هدف شاعر نیست بلکه وسیله ای است بر هدفی که شاعر در نظر دارد، در این گونه تغزلهای سخن بر یک منوال است؛ حدیث اطلال و دمن و گریستن شاعر بر آنها.

در تغزل خصوصاً در تشبیب خاطراتی را که شاعر از ایام جوانی و خوشی خود ضمن آن می آورد، غالباً بین ابیات ارتباط معنوی یا وحدت موضوع وجود دارد و غالباً در آن یک امر توصیفی یا عشقی به صورت پیوسته ای بیان می شود. در حالی که در غزلهای ما هر کدام از ابیات دارای معنای مستقل است و ظاهراً با یکدیگر ارتباط چندانی ندارد. عشق مطرح شده در تغزل همیشه مادی و زمینی و غالباً از نوع عشق مجازی و معشوق دارای حقیقت اجتماعی است. اما در غزل (خصوصاً عارفانه) غالباً عشق معنوی و آسمانی است و معشوق، جنبه ی قدسی دارد. در تغزل غالباً وصال و شادی و شاد کامی مطرح است، در حالی که در غزل بیشتر ز هجران و فراق و اندوه سخن می رود. قهرمان تغزل عاشق و قهرمان غزل معشوق است. معشوق تغزل پست، حقیر، زمینی و معشوق غزل آسمانی و عالی رتبه است.

تغزل نوعی رئالیسم یا واقع گرایی سطحی است. غزل ظاهراً ضد واقع گرایی است اما باطنا دارای مشخصات رئالیسم است. تغزل فقط دارای سطح لفظی است. اما غزل علاوه بر آن دارای سطح معنایی نیز هست. (آیتی، ۱۳۷۸: ۴۳ و ۱۸۱)

غزل نو یا تصویری

مهمترین مشخصه عصر حاضر از نظر غزل، به وجود آمدن سبکی تازه است. این نوع غزل را غزل تصویری می نامند. این نوع غزل تحت تأثیر شعر نو به وجود آمده است. در این غزل امکانات شعر نو چه از نظر زبان و چه از نظر مضمون کاملاً اعمال گشته است. این غزل بدیع البته به هیچ وجه در زبان فارسی مسبوق به سابقه نیست. در آغاز

شعر نو و حتی بعد نزد شاعران میانه روی چون تولّی و نادر پور و سایه و چند تن دیگر هنگامی که خواستند غزل بگویند مقداری از عناصر شعر نو را در آن وارد کردند. این عمل بعدها شدت بیشتری یافت و روز به روز تأثیر شعر نو در غزل بیشتر گردید به طوری که امروزه، نو‌گرایان غالباً غزلیاتی می‌گویند که جز از نظر ظاهر با شعر نو فرقی ندارد. (صبور، ۱۳۷۰: ۱۹۳ و ۱۹۵)

هدف انتخاب موضوع

الف. در این باره به نظر می‌رسد تا کنون کاری مدوّن و همه‌جانبه و تخصصی در باب عرایس شعر عرب و فارسی صورت نگرفته باشد. ب. زیبایی هنر این دو عاشق در توصیف معشوقه‌شان. ج. به طور ضمنی پرداختن به جایگاه زن، در مقام معشوق در شعر عنتره و شاملو. د. نظر به اینکه دو عاشق یکی مربوط به عصر جاهلی عرب و دیگری به عصر معاصر ایران می‌باشد انجام این نوشته امکان نوعی مقایسه میان شعر تغزلی این دو دوره را فراهم می‌سازد.

مختصری از شرح حال عنتر بن شداد

عنتر بن شداد العبسی در سال ۵۲۵م در نجد به دنیا آمد. پدرش از اشراف عبس بود و مادرش کنیزی حبشی که شداد، در یکی از حملات و غارت خود اسیرش کرده بود. عنتره در خانه پدری چون بردگان می‌زیست و شتران و اسبان را می‌چرانید. عنتره چوپان آنچنان زورمند شد که کسی را یارای آن نبود که به حریم او تجاوز کند. ولی از زندگی خود خرسند نبوده از این رو همواره منتظر فرصت بود تا پدر را، و او دارد به فرزندش بپذیرد، تا در میان قومش بلند آوازه گردد. در آن روزها جماعتی از قبیله "طبیء" بر قبیله "عبس" هجوم آوردند و خواستند چند شتر را با خود ببرند. شداد عنتره را به حمله بر خشم فرا خواند ولی عنتره ابا کرد، بار دیگر او را به حمله فراخواند و عده آزادی اش را داد. عنتره بر دشمن تاخت و شتران را باز پس گرفت و به آنچه در آرزویش بود رسید. خبر آزادی او همراه با صیت قهرمانی و شمشیر زنی اش در قبیله پیچید. دردی که بر دیگر دردهای عنتره افزوده شده بود، عشق او به دختر عمویش "عبله" بود. در عشق به او انواع تلخی‌ها، سختیها، دوری و درد عشق را تحمل کرد. عبله از عنتره گریزان بود و خویشاوندانش سیاهی چهره و کلفتی لبهای شاعر را مستمسک قرار داده، در نفرت و گریز او می‌کوشیدند. عنتره زندگی خود را در راه خشنود ساختن عبله به سر آورد و همواره با ذکر شجاعت و فصاحت و کرم اخلاق و غیره در جلب محبت عبله تلاش کرد چون عنتره وفات یافت افسانه پردازان در پیرامون زندگی او افسانه‌ها پرداختند و عنتره واقعی آفتدر بزرگ شد تا مثل اعلای سوارکاران دلیر گردید. عنتره، قهرمان یک عشق پاک و عاری از آلودگی هوی و هوس است. او برای رسیدن به عبله به کارهای عظیم و خطیر دست یازید و در طلبش تلاش فراوان کرد ولی همواره در میان او و معشوق موانع سخت بود. معلقه‌ی عنتره با توصیف دیار یار و ذکر درد جانکاه فراق و امثال این مسایل آغاز می‌شود و معشوق خود "عبله" را به گلزاری دست نخورده و محفوظ تشبیه می‌نماید و در این غزلهای عقیفانه عشق خود را به عبله بیان

داشته سپس ناقه اش را وصف می کند، ناقه ای که او را به عروس اش خواهند رسانید. (آتی، ۱۳۷۸: ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷) در عشق او هیچ شائبه نفسانی نبود و عفت از خصوصیات مهرورزی اش بود. وی در خیالش، در اندیشه اش، در عاطفه اش و در احساسش صدق می ورزد. حالات درونی خود را بی هیچ ریا و ظاهر سازی و نیرنگ بیان می کند. با عبله آن چنان سخن می گوید که گویی در برابرش ایستاده است. او در همه حال می خواهد از بار اندوه و آلام خود بکاهد همچنان که می کوشد با معشوق که اکنون از او دور شده و میانشان قله ها و گردنه ها پدید آمده راز گوید. غزل عنتره از قلب مشتاق و سرگشته ای که به عبله عشق می ورزد و به جز او به هیچ کس نمی پردازد می تراود. عبله نیز به این عشق پاک آگاه است.

وَلَنْ سَأَلْتَ بِذَاكَ عَبْلَةَ، خَبَّرَتْ
 أَنْ لَا أُرِيدُ مِنَ النِّسَاءِ سَوَاهَا
 وَأُحِبُّهَا إِمَّا دَعَتْ لِعَظِيمَةٍ
 وَأَعْيُنُهَا وَأَكْفُ عَمَّا سَاهَا

اگر در این باره یعنی در مورد عبله از او بپرسی به تو خواهد گفت که من زنی جز او را نمی خواهم. عنتره می خواهد در این راه هر چه دارد بدهد، جان نثار جانان کند و این عشق به یاری اش بر خیزد تا هر چه معشوق را ناخوشی آید دوری جوید. دوستش دارم، هر گاه از من کاری بزرگ خواهد به یاری اش بر می خیزم و از آنچه بدی کند، چشم پوشی کنم. عشق عنتره عشق دردناک است، زیرا چهره محبوب همواره در آینه دل او متجلی است، او خود فرسنگها از او دور است. این درد و الم آمیخته با یاس و حرمان است که سرتاسر غزل عنتره را در خود فرو پوشیده است و شعر او که نمی خواهد ذره ای از جاده عفاف قدم بیرون گذارد. گاهی به زبان شوق سخن می گوید و این شوق همواره آشکار است. (البستانی، ۱۹۳۰م؛ آیتی ۱۳۷۸: ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۳ و ۱۲۴) غزل عنتره نگاهی است که عبله را در میان اطلال و آثار باقی مانده از قبیله جستجو می کند، اشکی است در برابر خیمه هایی که به زودی سرنگون می شود تا در جایی دیگر افراشته شوند. عنتره از آثار خانه یارو ذکر درد و جانگاہ دوری و فراق معشوق خود خانه ای که ساکنان آن کوچ کردن و خالی از سکنه شده و دیدار یار برایش دور شده است توصیف می کند و می گوید:

هَلْ غَادَرَ الشُّعْرَاءُ مِنْ مَتَرَدِّمْ
 أَمْ هَلْ عَرَفَتِ الدَّارَ بَعْدَ تَوَهُمِ

آیا نغمه ای هست که شاعران آن را نسروده باشند یا غرضی را برای شعر سرودن باقی گذاشته اند؟ و تو ای شاعر شوریده آیا پس از آن همه سرگردانی و شک و شبهه دیار یار را باز شناختی؟

شرح حال شاملو

احمد شاملو در سال ۱۳۰۴ هـ ش در تهران متولد شد پدرش که افسر ارتش بود هر چند وقت یکبار، به ماموریت در شهرهای مختلف می رفت و مادرش، کوکب عراقی در غیاب پدر، سرپرستی خانه را عهده دار بود. احمد دوران کودکی و نوجوانی خود را با توجه به ماموریت های پدر در شهرهایی چون رشت، سمیرم، اصفهان، شیراز، گذراند. (پاشایی، ۱۳۷۸: ۵۷۱) وی پس از شهریور ۱۳۲۰، تمایل زیادی به جانبداری از آلمان نازی نشان داد و سرانجام به همین دلیل نزدیک به یکسال در زندان متفقین به سر برد. (دستغیب، ۱۳۵۷، ص ۱۶) در سال ۱۳۲۶ هـ ش برای نخستین بار با زنی به نام "اشرف اسلامیه" ازدواج کرد و مجموعه اشعار "آهنگ های فراموش شده" را که در همان سال تالیف شده بود به او هدیه نمود. (صاحب اختیار، ۱۳۸۱: ۲۰) «شاملو زندگی زناشویی را فاجعه ای می نامد و باور دارد که نزدیکی عامل روح و جسم برای انسان امکان ناپذیری است؛ به همین دلیل، در یکی از شعرهایش به نام "زن خفته" که در زمان همسر دومش "طوسی حائری" سروده، دوری و نزدیکی خود را با همسرش بیان می کند. (دستغیب، ۱۳۵۷: ۱۷) وی در سال ۱۳۳۶، پس از شکست در ازدواج اول به ازدواج مجدد دست می یازد. در حالی که همه فرزندان او به نامهای سیاوش، سیروس، سامان، ساقی حاصل ازدواج نخست او هستند. (صاحب اختیار، ۱۳۸۱: ۲۰) شاملو سرانجام در سال ۱۳۴۳ با همسر دلخواه و الهام بخش آثار تازه خود، خانم ریثا آتانت سرکیسیان یا "آیدا" ازدواج کرد. شاملو در مورد آیدا می گوید: درست در اوج گرفتاری های من به دادم رسید. من به جبران این همه ایثار و محبت، چه دارم به او بدهم جز شعر؟ و در همین سال زیباترین مجموعه های عاشقانه خود تحت عنوان "آیدا در آینه" و "لحظه ها و همیشه" را انتشار داد. (پاشایی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۷۵) شاملو معمولاً در قالب آزادنیمایی و سپید شعر می سراید و خود در این زمینه نوگرا و صاحب سبک جدیدی است و به عقیده بعضی از صاحب نظران «شیوه شاملو در سرایش شعر سپید، یعنی شعرهای بی وزن، می باشد که ریتم و موسیقی درون شعر، آن را از نثر جدا می سازد. نقش شاملو در غنای شعر نو و بنیان گذاری شعر بی وزن (سپید) و جایگزینی واژه ها و معنا بخشی عمیق کلام در شعر نو ایران غیر قابل انکار می باشد.» (صاحب اختیاری، ۱۳۸۱: ۲۱)

شایان ذکر است که تغزلات عاشقانه شاملو هیچ شباهتی به تغزلات توللی و نادر پور که سرشار از نگرش جنسیتی است ندارد. عشق والای شاملو که در مجموعه های نخستین او هنوز جلوه خاصی نیافته بود. در "آیدا در آینه" به اوج خود می رسد. شاملو در حقیقت این تغزلات را ادای دینی نسبت به ایثارگری های "آیدا" بر می شمارد. در حالی که حتی این آیدا نیز ممکن است "سمبول مبارزه برای بازگشت به زندگی" باشد. (پاشایی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۰۲۰ و ۱۰۲۴) شاملو جزء معدود شاعرانی است که همسران خویش را در جایگاه معشوق قلمداد می کنند، بدین ترتیب شاملو با معشوقش در شعر زندگی می کند که به طور حتم در واقع نگرشی او نسبت به جنس زن مؤثر است. نخستین شعر شاملو که در آن "آیدا" و روایتش بروز می یابند "شبانه" است و دومین اثری که آیدا موجد آن است "آیدا، درخت و خنجر و خاطره" نام دارد. شاملو خود در باب وجه تسمیه آن می گوید: «سخن از انسانی است

همچون درختی که بر آن با نوک خنجری خاطره ای نقر شده و او خود نه تنها همان درخت، که نیز آن خنجر و آن خاطره منقور است.» (شاملو، ۱۳۸۳: ۱۰۷) این مجموعه سرشار است از حضور و تنش بر جسته آیدا که خود در این باره می گوید: آیدایی که شاملو در شعرش تصویر کرده الگویی است برای من و کوشش می کنم همان باشم که او می خواهد و به پاس همه این مهربانی هاست که شاملو زیباترین عاشقانه ها را سرود و نام آیدا را با نام خود به جاودانگی سپرده است. (شهرجردی، ۱۳۸۱: ۳۰۳) در مورد دیدگاه شاملو نسبت به زن باید متذکر شد از آنجا که معشوق در عاشقانه های او در حقیقت زنی است که در زندگی حقیقی شاعر به عنوان همسر، وجودی محسوس داشته، بنابراین، بر خلاف شاعران دیگر که در آثار آنها، می توانست مرزبندی دقیقی میان تغزلات عاشقانه و دیدگاهشان نسبت به جنس زن ایجاد شود، شاملو از این امر مستثناست، معشوق زن برای نخستین بار در شعر شاملو، چهره انسانی تام به خود گرفته نه فقط به عنوان موجودی اثیری و ماوراء طبیعی که او صافش، نشانی از انسانهای خاکی را به همراه ندارد. چنانکه خود نیز در این باره می گوید: «من هیچ وقت شعر عاشقانه به معنی مطلق نداشته ام. اگر منظورتان از آن دوره، دوره اشعاری است که به نام آیدا منتشر شده باید بگویم که آیدا انسان بی نظیری است.» شاملو نقش آیدا را در زندگی خود چنین متذکر می شود: «نقش کلی او در زندگی من می تواند. بدین صورت خلاصه شود که من نسبت به انسانیت، شاعر بدبینی بودم و او را به شاعری خوش بین مبدل کرده است.» شاملو آیدا را سمبلی از مردمی می داند که دوستانشان دارد و نیز او را بهانه و اشاراتی برای خود و جامعه خود می پندارد. (همان: ۵۷۳ و ۵۷۲ و ۱۰۲۱) آیدا در حقیقت تحقیق آرزوها حسرتهای گذشته شاملو است که به او نیرو می بخشد.

عنتره و توصیف صفات ظاهری عروسش

عنتره به صفات معشوق خود می پردازد و عروس خود را به بره آهو یا چیزی که شبیه به آن است که بدویان می پسندند. و به جای سرمه جادو، در چشمانش مکان گزیده است و به باغی نو شکفته و دست نخورده و محفوظ تشبیه می کند و چشمانی درشت و سرمه کشیده و ابروی کمانی به شکل نون که صورت زیبای عروسش را زینت می دهد و دختری با نمک و خوشکل که تیر نگاهشان دارویی برای درمان دل عاشقان، همچنین اندامی لاغر، قد بلند، رعنا، لطیف، و زیبا، دارای موی فرفری و مجعد، دندانهای همانند مروارید درخشان را توصیف می کند. و می گوید:

وَكَاثِمًا نَظَرَتْ بَعِينِي شَادِنِ	رَشَاءٍ مِّنَ الْغَزْلَانِ لَيْسَ بَتَوَامِ
يا شاةٍ مَّا قَصَصَ لِمَنْ حَلَّتْ لَهُ	حَرَمَتْ عَلَيَّ وَلَيْتَهَا لَمْ تَحْرَمِ
فَبَعَثْتُ جَارِيَتِي فَقُلْتُ لَهَا اِذْهَبِي	فَتَجَسَّسِي اَخْبَارَهَا لِي وَاعْلَمِي
قَالَتْ رَأَيْتُ مِنَ الْاَعَادِي غِرَّةً	وَالشَّاةُ مُمَكِّنَةٌ لِمَنْ هُوَ مُرْتَمٍ

قَدْرَاعَهَا وَسَطَ الْفَلَاحِ بِلَاءٌ

وَرَتَتْ فُقُلْتُ غَزَالَةَ مَذْعُورَةً

محبوب من "عبله" نگاهش به نگاهی آهوئی می ماند که تازه جان گرفته بود و با مادرش راه می رفت آهوئی که همزادی نداشت و به تنهایی شیر مادرش را می نوشید و این موجب چاقی او گشته است. در جایی دیگر عنتره عروس خود را به آهوئی زیبا تشبیه می کند و می گوید: هان آن غزال زیبا دلباختگان را بایسته و واجب است. اما دریغا وصال او بر من حرام گشته و ای کاش حرام نمی گشت. کنیزم را فرستادم و گفتم: در خفا از کارش تجسس کنید و مرا آگاه کنید. و کنیزم گفت: رقیبان به کار خود مشغول هستند و از او غافل و دیدار آن غزال رعنا و زیباروی برای هر کس میسر. محبوب من وقتی سرش را بر می گرداند، گردن زیبایش مرا به یاد بره آهوئی سپید پوزه و زیبا می آورد. معشوقه ام به آرامی نگاه می کرد و گفتم عروس زیبای من همچون آهوئی وحشت زده می مانست که او را بیابان خشک بی آب علف تر ساند.

عَذْبٌ مُّقْبَلُهُ لَذِيذِ الْمَطْعَمِ

إِذْ تَسْتَبِيكُ بَذَى غُرُوبٍ وَاضِحٍ

سَبَبَتْ عَوَارِضَهَا إِلَيْكَ مِنَ الْفَمِ

كَانَ فَاوَةً تَاجِرٍ بِقَسِيمَةٍ

غَيْثٌ قَلِيلٌ الدَّمَنِ لَيْسَ بِمَعْلَمٍ

أَوْ رَوْضَةٌ أَنْفَاءً تَضْمَنُ نَبَتَهَا

إِذَا مَا زَجَنَةُ بِنْتُ الْكُرُومِ

وَكَاعِبٌ رَيْقُهَا أَلَذُّ مِنَ الشَّهْدِ

خَلَّتْهُ فِي فَمِي كِنَارِ الْجَحِيمِ

كُلَّمَا دُقْتُ بَارِدًا مِنْ لَمَاهَا

دهان معشوق من از بس که شیرین و خوشگوار، عقل را زایل می کند و هوش را از سر می رباید. بوی خوش دهان آن زیبا روی که از زنی خوش چهره، مشام عاشق را می نوازد می رسد و یا بوی خوش معشوقه ام چونان رایحه ای عطر آگین باغی است که هیچ کس در آنجا پا نگذاشته و گلزاری نورسته و دست نخورده است و بر سبزه های آن باران بهاری باریده است. و دختر دوشیزه زیبا زمانی، آب دهانش را با شرابی که از انگور به دست آمده مخلوط کنند لذیذ تر از عسل است. هر چه از آب دهان محبوب را چشیدم سرد بود. او را در ذهنم گمان کردم همچون آتش گرم است.

نَظَرَ الْمَرِيضِ بِطَرَفِهِ الْمُتَقَسِّمِ

نَظَرْتُ إِلَيْكَ بِمُقَلَّةٍ مَكْحُولَةٍ

بِسِهَامٍ لَحِظَ مَا لَهْنٌ دَوَاءٌ

رَمَتِ الْفُؤَادَ مَلِيحَةً عَذْرَاءُ

يسرقُ البدرُ حُسْنَهَا و استَعَارَت
سِحْرَ أَجْفَانِهَا ظِبَاءَ الصْرِيمِ

معشوق با چشم درشت و سرمه سایش نگاه کرد همانند نگاه کردن مریض با چشم بیمار و پریشانش. آن دختر زیبا و نمکین با تیر نگاه چشمانش، قلب را هدف قرار داد که درمانی برای آن نیست. ماه شب چهارده زیبایی معشوقه ام را می گرفت و آهوان شب و صبح لطافت چشمانش را عاریه خواستند.

وَبِحَاجِبِ كَالْتُونِ زَيْنَ وَجْهَهَا
و بنا هدِ حَسَنٍ وَ كَشْحِ أَهْضَمِ

و ابروی همانند شکل نون (کمانی) صورت زیبا و خوبروی و کمر باریک معشوقه ام را مزین کرده است.

مُهَيِّفَةٌ و السَّحْرُ مِنْ لِحْظَاتِهَا
إِذَا كَلَّمَتْ مَيْتًا يَقُومُ مِنَ الْحَدْرِ
مُرْتَحَةً الْأَعْطَافِ مَهْضُومَةَ الْحَشَا
مُنْعَمَةً الْأَطْرَافِ مَائِسَةً الْقَدِّ
بَيْتُ فُتَاتِ الْمَسْكِ تَحْتَ لِثَامِهَا
فَيَزِدَادُ مِنْ أَنْفَاسِهَا أَرْجُ النَّدِّ
وَ يَطْلَعُ ضَوْءُ الصَّبْحِ تَحْتَ جَبِينِهَا
فَيَغْشَاهُ لَيْلٌ مِنْ دُجَى شَعْرِهَا الْجَعْدِ

فَضَمَمْتُهَا كَيْمَا أُقْبِلُ ثَغْرَهَا
وَالدَّمْعُ مِنْ جَفْنِي قَدْ بَلَ الثَّرَى
وَ كَشَفْتُ بُرْقَعَهَا فَأَشْرَقَ وَجْهَهَا
حَتَّى أَعَادَ اللَّيْلَ صُبْحًا مُسْفِرَا
عَرَبِيَّةٌ يَهْتَزُّ لَيْنُ قَوَامِهَا
فِيخَالُهُ الْعُشَّاقُ رُمْحَا أَسْمَرَا

بَسَمَتِ فَلَاحَ ضِيَاءِ لَوْلُو ثَغْرَهَا
فِيهِ لِدَاءِ الْعَاشِقِينَ شِفَاءُ

فَوَدَدْتُ تَقْبِيلَ السُّيُوفِ لِأَنَّهَا
لَمَعَتْ كِبَارِقِ تَغْرِكِ الْمُتَبَسِّمِ

دختری باریک اندام که دامن ابریشمی اش را به زمین می کشد در حالیکه نگاهش جادو می کرد بمحض اینکه معشوقه ام لب به سخن می گوید مرده را زنده می کند. و آن دختر شوریده حال، منقلب کننده احساسات، کمر باریک، دارای

اندام لطیف و قد بلند و رعناست، گویی معشوقه ی من زیر نقاب و روبنداش پراز خرده های مشک، که به خوشبو بودن او می افزاید و بویش را دو چندان می کند. پیشانی معشوقه اش را به صبح روشنی تشبیه می کند که شب تاریک با موهای مجعد او را پوشانده است. لب معشوق را بر هم نهادم تا دهان و دندانش را ببوسم در حالیکه اشک پلکهایم خاک زمین را تر کرده است. اندام و قامت معشوقه ام با لطافت و به آرامی تکان می خورد و عاشقان آنرا همانند نیزه راست می پندارند. محبوب من وقتی می خندد دندانش همانند مروارید درخشان نمایان می شود که با دیدن آن درد عاشقان شفا می یابد. بوسیدن شمشیرها را دوست داشتم زیرا شمشیر را وقتی می کشی برق آن همانند درخشش دندان در دهان معشوق است.

به طور کلی صفات ظاهری معشوق عنتره این است: دختری زیبا، پر گوشت، خیره نگاه کننده، درشت اندام البته کمر باریک، دارای کفل و ران بزرگ، با موهای پرپشت، دندان سفید و براق و... همین مفهوم در شعر شاملو به گونه دیگر بیان می شود:

اکنون دیگر باره شبی گذشت

به نرمی از بر من گذشت با تمامی لحظه هایش

چونان باکره عشقی

که با همه اغناهای تن اش

از موئی تا به ناخن

تن به نوازشِ دستی

گرم رها کند،

بانوی دراز گیسو را

در برگه بی که یک دم از گردشِ ماهیِ خواب آشفته نشد.

غوطه دادم

به معشوق می مانست، چه که با احساسی از شرم در او خیره مانده بودم. (شاملو، ۱۳۸۳: ۴۳۶)

من با هارم تو زمین

من زمینم تو درخت

من درختم تو باهار

ناز انگشتای بارون تو با غم می کنه

میون جنگلها طاقم می کنه

تو بزرگی مَثِّ شب

اگه مهتاب باشه یا نه

تو بزرگی مَثِّ شب

خود مهتابی تو اصلا، خود مهتابی تو

تازه، روزم که بیاد

تو تمیزی مَثِّ شبینم

مَثِّ صبح.

تو مَثِّ مخمل ابری

مَثِّ بوی علفی

مَثِّ اول ململ مه نازکی.

مَثِّ برفائی تو.

تازه آبم که بشن برفا و عریون بشه کوه

مَثِّ اون قله ی مغرور بلندی

که به ابری سیاهی و به بادای بدی می خندی... (پاشائی، ۱۳۸۴: مهرماه چهل و یک)

شاملو از آیدا یک معشوق اساطیری ساخته این عشق را با حقیقت خودش و حقیقت هستی پیوند زده در این شعر عاشق خودش را به تمامی برخوردار از لطف و مهربانی معشوق می بیند و اعتراف می کند که هستی خود را وام دار اوست. این عشق از نظر گاه شاعر بکر و اصیل است به همین جهت عناصری از طبیعت را که بنوعی نماد شفافیت و

صفا و زلالی یست برای توصیف معشوق بکار می برد مثل مخمل ابر، ململ نارکِ مه، مثل برف و همچنین شاعر معتقد است که این عشق از وجهی به وجه دیگر تغییر ماهیت می دهد اما هرگز زوال نمی پذیرد از پوسته ظاهری بدر می آید و متوجه حقیقت باطن می شود.

و چشمانت با من گفتند

که فردا

روزی دیگر ست.

آنک چشمانی که خمیرمایه مهر است!

وینک مهر تو:

نبرد افزای

تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم

آفتاب را در فراسوی افق پنداشته بودم

به جز عزیمتِ نا به هنگام ام گزیری نبود

چنین انگاشته بودم.

آیدا فسخِ عزیمتِ جاودانه بود (حقوقی، ۱۳۸۵: ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶)

بوسه های تو

گنجشککان پرگوی باغند

و پستان هایت کندوی کوهستان هاست

و تن ات رازی ست جاودانه

که در خلوتی عظیم

با من اش در میان می گذارند.

تن تو آهنگی ست

و تن من کلمه بی که در آن می نشیند

تا نغمه بی در وجود آید:

سرودی که تداوم را می تپد

در نگاهت همه ی مهربانی هاست:

قاصدی که زندگی را خبر می دهد.

و در سکوت ات همه ی صداها:

فریادی که بودن را تجربه می کند.

(شاملو، ۱۳۸۳: ۴۷۵)

زیباترین توصیف شاملو از "آیدا" زمانی است که او را معشوقی غره به جنسیت خویش، خطاب می کند:

ای معشوقی که سرشار از زنانگی هستی

و به جنسیتِ خویشِ غرّه ای

به خاطر عشق ات

ای صبورا! ای پرستار! ای مومن!

پیروزی تو میوه ی حقیقت توست.

(شاملو، ۲۵۳۶: ۵۸)

زنانگی در این ابیات به معنای بروز دادن صفات زنانه است که در فرهنگ مرد سالار معمولاً قبیح شمرده می شود. اما شاملو با دیده تحسین و ستایش آمیز بدان می نگرد. و لازمه ظهور چنین صفاتی را در درجه اول زن بودن و سپس غره بودن (جوان نا آزموده) بدان می داند، اگر چه واژه "غره" در ادبیات فارسی، اغلب بار معنای منفی دارد، ولی شاملو در اینجا به روشنی از آن بهره مثبت برده است. و او می گوید:

ای یار، نگاه تو سپید دمی دیگر است

تابان تر از سپیده دمی که در رویای من بود

(شاملو، ۱۳۸۳: ۵۲۹)

لبانت

به ظرفیت شعر

شهوانی ترین بوسه ها را به شرمی چنان مبدل می کند

که جاندار غارنشین از آن سودی جوید

تا به صورت انسان در آید

و گونه های ات

با دو شیار مؤرب

که غرور ترا هدایت می کند و

سر نوشت مرا

که شب را تحمل کرده ام

بی آنکه انتظار صبح

مسلح بوده باشم،

و بکارتی سر بلند را

از روسپی خانه های داد و ستد

سر به مهر باز آورده ام

(همان: ۴۹۶ و ۴۹۵)

دستان ات آشتی است

و دوستانی که یاری می دهند

تا دشمنی

از یاد برده شود.

پیشانی ات آینه یی بلند است

تابناک و بلند،

که خواهران هفتگانه در آن می نگرند

تا به زیبایی خویش دست یابند.

... ای پری وار در قالبِ آدمی

که پیکرت جز در خُلوره ی^۱ ناراستی نمی سوزد!

(همان: ۴۹۸)

و چشمانت رازِ آتش است

و عشق ات پیروزی آدمی ست

هنگامی که به جنگِ تقدیر می شتابد.

و آغوش ات

اندک جائی برای زیستن

اندک جای برای مردن

و گریزِ از شهر

که با هزار انگشت

به وقاحت

پاکی آسمان را متهم می کند.

^۱. در قصه های ایرانی، پیکره یا قالبی که پریان برای ظاهر شدن بر آدمیان در آن فرو می روند، و به معنی خاکستر داغ است.

... هنگام آن است که دندان های تو را

در بوسه بی طولانی

چون شیری گرم بنوشم

... تو باد و شکوفه و میوه بی، ای همه فصول من!

بر من چنان چون سالی بگذر

تا جاودان گی را آغاز کنم.

(همان: ۴۷۵)

شاملو رنگی که برای زن آرمانی اش در نظر می گیرد، مهتابی است و به نوعی می توان آن را رنگی مرتبط به موجود ماوراء طبیعی به شمار آورد. رنگی که در عین زیبایی هراس انگیز است و تنها در رویاها و خواب های سپید بر وی متجلی می شود و شاید انتخاب چنین رنگی برای معشوق، تاکید بر صفت نادر و نایاب بودن او باشد. زیرا به نظر می رسد رویت شیء مهتابی رنگ در فضای مه آلود و مهتابی به دشواری صورت پذیرد. اما فضای که در شعر "حرف آخر" به عنوان جایگاه زن مهتابی رنگ ترسیم می شود، هیچ سنخیتی با "افق مهتاب ستاره باران" ندارد و این تفاوت ناشی از آن است که در "غزل بزرگ" به جنبه انسانی زن توجه می شود. در حالی که در "حرف آخر" شاعر چنین زنی را تنها معشوق می خواند.

لیکن غزل مسموم

خون معشوق مرا افسرد

معشوق من مرد...

(شاملو، ۱۳۷۹: ۳۰۲)

شاملو در جای دیگر در مورد صفات عروسی می گوید:

ای آسمان و درخت و باغ من، گل و زنبور و کندوی من!

باز زمزمه تو

اکنون رخت به گستره ی خوابی خواهم کشید

که تنها رویای آن

تویی

(شاملو، ۱۳۸۳: ۴۹۲)

به طور کلی صفات ظاهری معشوق شاملو این است: زیبا مثل خورشید و ماه، پیشانی فراخ و بلند، دارای گونه ای برجسته، خوش بو و خوش عطر و همچنین وی عناصری از طبیعت که سنبل شفافیت و صفا و زلال می باشد برای توصیف معشوق به کار می گیرد مثل مخمل ابر، ململ نازک مه، مثل برف، مثل آب و...

عنتره و توصیف صفات اخلاقی معشوقه اش

عنتره در مورد حجب و حیاء و امین بودن معشوقه اش که او مظهر یک زن امین و عفیف است می گوید:

ان تُعَدِّفِي دُونِي الْقِنَاعَ فَإِنِّي
وإذا صَحَوْتُ فَمَا أَقْصَرُ عَنْ نَدِي
طَبُّ بِأَخْذِ الْفَارِسِ الْمُسْتَلْتِمِ
وَكَمَا عَلِمْتَ شَمَائِلِي وَتُكْرَمِي

فَوَلَّتْ حَيَاءً ثُمَّ أَرَحَتْ لِثَامَهَا
وَقَالَ لَهَا الْبَدْرُ الْمُنِيرُ: أَلَا اسْفِرِي
وَقَدَنْتَرَتْ مِنْ خَدَّهَا رَطِبَ الْوَرْدِ
فَإِنَّكَ مِثْلِي لِي فِي لِكْمَالِ وَفِي السَّعْدِ

فَكُنْ وَاتَّقَا مِنِّي بِحُسْنِ مَوَدَّةٍ
خُلِقْنَا لِهَذَا الْحُبِّ مِنْ قَبْلِ يَوْمِنَا
وَعِشْ نَاعِمًا فِي غَبْطَةِ غَيْرِ جَارِعٍ
فَمَا يَدْخُلُ التَّفَنُّيدُ فِيهِ مَسَامِعِي

نگارا، این طور پرده بر رخ نیفکن، زیرا روی پنهان داشتن از مردی که سواران جوشن پوش واقع دیدہ را از روی زمین می رباید، بایسته و ضروری نیست. وقتی که مستی از سرم بیرون رود نیز دست از بخشش و کرم بر نخواهم داشت. نگارنیا تو خود بدین کار واقفی و سیرت و کرم من چنان است که می دانی. معشوقه ام به خاطر شرم و حیایی که داشت روی برگرداند رو بندش را انداخت حال آنکه گونه آرایش شده آن نمایان شد. و ماه درخشان به عروسم گفت: بی حجاب شو تو همانند من با کمال، زیبا، خوش طالع و خوشبختی. معشوق به عاشق می گوید: تو و حُسنِ دوستی من

مطمئن باش و راحت و در خوشی و بدون نگرانی زندگی کن. عبله مظهر یک زن امین و عفیف است در عشق و خضوع خود با اخلاص.

شاملو و توصیف صفات اخلاقی معشوق خود

شاملو در مورد صفات اخلاقی آیدا می گوید: آیدا به نظر من سمبل یک "انسان" به تمام معنا است. برای من هر چیزی آیدا است، ... او برای من به عنوان یک انسان که همه ایده آل های اخلاقی و انسانی را دربر دارد مطرح است. از آنجا که من خودم را شاعری مورالیست می شناسم طبیعی است که آیدا را به عنوان مظهر همه اخلاقیات خود مورد خطاب قرار می دهم. (پاشایی، ۱۳۷۸: ۱۰۲۵) عشق شاملو به آیدا را هر کس می خواهد به نوعی تعبیر کند: آیدا "پناهگاه" است. مظهر "پاکی و تقدس" است "بهانه بی لطیف" است. (همان: ۷۷۴) آیدا برای من سمبل یک چیز پاک است توی دنیا، یعنی آن چنان من غرق بد بینی شده بودم که دیگر هیچ چیز پاکی برای من وجود نداشت. همه چیز برای من شده بود ناپاکی و فریب و این به من نشان داد که واقعاً همه چیز - دوستی، پاکی، مبارزه و انسانیت - وجود دارد. آیدا برای من بهانه زندگی کردن و انسان بودن است او تمثیل همه مردمی است که من دوستشان دارم. همان ها که با محبت خود مرا نوازش می کند. آیدا در نظر من، بلکه به اعتقاد تمام دوستانش یک انسان نمونه است. که همه ایده آل های اخلاقی و انسانی را در بر دارد. (همان: ۱۰۲۲ و ۱۰۲۱)

صبر، غمخوری، ایمان، سه خلق نیکی است که راوی، معشوق مونث خود را بدان می ستاید و سرانجام، چنین نتیجه می گیرد که پیروزی آیدا به عنوان یک زن حاصل حقیقت وجود و هویت جنسی اوست. اینگونه برخورد با زن هر چند عمومیت آن مد نظر نیست و از دیدگاه شاملو، تنها در مورد آیدا صادق و به او منحصر است.

وی در مورد عروسش می گوید: او زنی است با طاقتی استثنایی که همه چیزش منحصر به خودش است... آدم را از رو می برد... پایدار و مقاوم در برابر سختی های زندگی اش. او تنها به فرمان عشقی عمل می کرد که فقط "می بخشید" و در عوض او توقع هیچ پاداشی نداشت.

شاملو بیشتر صفات معنوی برای دست می آورد.

آن لبان

از آن بیش تر که بگوید

شنیدنی یست

آن دست ها

بیش از آن که گیرنده باشد

می بخشد.

امیدی

پاکی و ایمانی

زنی که نان و رخت اش

در این قربان گاه بی عدالت

برفی محکومی می کنه که من ام

(شاملو، ۱۳۸۳: ۴۷۷)

به بانوی صبر و ایثار

اگر عشق نیست

هرگز هیچ آدمیزاده را

تاب سفری این چنین نیست!

چنین گفتی با لبانی که مدام

پنداری

نام گلی را

تکرار می کند...

دوست اش می دارم

چرا که می شناسم اش

به دوستی و یگانه گی.

- شهر

همه بیگانه گی و عداوت است -

هنگامی که دستان مهربان اش را به دست می گیرم

تنهایی غم انگیزش را در می یابم

(همان، ۱۳۸۳: ۵۱۰)

میان خورشیدهای همیشه

زیبائی تو

لنگری است

خورشیدی که

از سپیده دم همه ستارگان

بی نیازم می کند.

نگاه ات

شکستِ ستم گری ست

نگاهی که عریانی روح مرا

از مهر جامه ئی کرد...

در این شعر شاعر معشوق را تصویر کرده که او را به زندگی باز گردانده امیدی را که شاعر واهی می پنداشته برای او محقق کرده و ظلمت زندگی شاعر را به روشنایی حضور خودش آراسته چونان که دیگر شاعر به شب باور ندارد مهر معشوق عاشق را حتی برای پنجه در افکندن با تقدیر مجهز کرده این شعر صبغه ی عاطفی و معنوی بسیار غنی ای دارد و عاشق بیشتر متوجه این صبغه است و توصیفی که از ظاهر معشوق بدست مس دهد مثل زیبایی درخشان و چشمان مهر آمیز هم در پیوند با صفات معنوی معشوقه اساطیری اوست.

کلا صفات معنوی معشوق شاملو این است: پایدار، راستگو، مقاوم، خوش اخلاق، مهربان، معصوم و پاک و بی گناه، مؤمن، مهربان، صبور، فداکار و غمخوار، با ایمان، با گذشت و...

نتیجه

از آنجایی که عنتره شاعر جاهلی و کلاسیک و غزل او نگاهی است که عبله را در میان اطلال و آثار باقی مانده از قبیله و خانه یار و ذکر دردِ جانگاہ دوری و فراق معشوق خود و ساکنان آن و دیدار یار جستجو می کند و شاملو شاعر معاصر، نواندیش و شعر او شعر آزاد نیمایی و سپید یعنی شعرهای بی وزن و خود در این زمینه نوگرا و صاحب سبکی جدید بوده اشعارش از جهت محتوا نیز به دلیل اشتغال بر مسایل اجتماعی، سر آمد شعر اجتماعی و ادبیات مقاومت ایران است و همچنین اثر هنری، از نظر او زمانی ارزشمند تر است که مستقیماً از اجتماع پیرامون شاعر برداشت شود. (برقعی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۷۳) البته تفکر فلسفی موجود در این رشته از اشعار شاملو، عاشقانه های او را از تغزلات دیگران متمایز می سازد. بدین معنی که اشعار او در این زمینه هیچ شباهتی به تغزلات تولّی و نادر پور که سرشار از نگرشهای جنسیتی است ندارد. تغزلات شاملو تا حدی از شکوه حماسی برخوردار است که هم زبان مردم عامی و هم زبان درس خواندگان روشنفکر را در بر دارد. وی در حقیقت این تغزلات را ادای دینی نسبت به ایثارگری های "آیدا" بر می شمارد. به نظر می رسد که در شعر عنتره توجه به ویژگی ظاهری معشوق بیش از خصوصیات انسانی و اخلاقی اوست. به عنوان مثال: معشوقه اش دختری زیبا، پر گوشت، خیره نگاه کننده، کمر باریک، دارای کفل و ران بزرگ، زنی با موهای پر پشت، دندان سفید و ... و عفیف، پاکدامن در عشق و خضوع خود با اخلاص. ولی در شعر شاملو وجوه معنوی و انسانی معشوق بر وجوه ظاهری او غلبه دارد شاملو حتی آنجا که ظاهر معشوقه اش را توصیف می کند آن را با یک صفت یا ویژگی معنوی و اخلاقی می آمیزد و از آمیزه ی این دو معشوقی اساطیر می سازد که پایی در زمین و سری در آسمان دارد.

کتابنامه

آیتی، عبدالمحمد. ۱۳۷۱ش. ترجمه معلقات سبع. تهران: سروش.

الأب، شیخو. ۱۹۸۰م. شعراء النصرانیة. لانا.

الأب، شیخو، إیرادة فواد أفرام البستانی. ۱۹۴۶م. المجانی الحدیثة، بیروت: دارالمشرقیة.

ابن قتیبه، عبدالله. ۱۴۱۸ش. الشعر و الشعراء. لبنان: شركة دار الأرقم.

اصفهانى، ابوالفرج. ۱۳۶۸ش. الأغانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

أفرام البستانی، فؤاد. ۱۹۳۰م. عنتره بن شداد. بیروت: الروائح.

براهنی، رضا. ۱۳۷۱ش. طلا در مس. ج ۲. تهران: بزرگمهر.

برقعی، محمد باقر. ۱۳۷۴ش. سخنوران نامی معاصر ایران. قم: نشر خرم.

- پاشایی، ع. ۱۳۷۸ ش. نام همه شعرهای تو. ج ۲. تهران: نشر ثالث.
- _____ ۱۳۸۴. از زخم قلب. گزینه شعرها و خوانش شعر. تهران: نشر چشمه.
- پور نامداریان، تقی. ۱۳۷۴ ش. سفر در مه. تهران: بی نا.
- حقوقی، محمد. ۱۳۸۵. شعر زمان ما ۱. تهران: نگاه.
- خلیل عطوی، فوزی. ۱۹۸۰ م. دیوان عنتره. بیروت: دار صعب.
- دستغیب، عبدالعلی. ۲۵۳۷. نقد آثار احمد شاملو. تهران: چاپار.
- زرین کوب، حمید. ۱۳۵۸. چشم انداز شعر فارسی. تهران: توس.
- الزیات، أحمد حسن. ۲۰۰۴ م. تاریخ الأدب العربی. بیروت: دارالمعرفة.
- زیدان، جرجی. لاتا. عنتره العسبی شاعر عبس و فارسهم. مصر: الهلال.
- شاملو، احمد. ۱۳۸۲. آیدا در آینه. تهران: نگاه.
- _____ ۱۳۷۹. هوای تازه. تهران: نگاه.
- _____ ۱۳۸۳. مجموعه آثار احمد شاملو دفتر یکم (شعرها). تهران: نگاه.
- _____ ۲۵۳۶. آیدا درخت خنجر و خاطره. تهران: مروارید.
- شرف الدین، خلیل. ۲۰۰۸ م. دیوان عنتره. بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۱. سیر غزل در شعر فارسی از آغاز تا امروز. تهران: کاویان.
- شهر جردی، پرهام. ۱۳۸۱. ادیسه بامداد. تهران: کارون.
- صاحب اختیاری، بهروز؛ و باقرزاده، حمیدرضا. ۱۳۸۱. احمد شاملو شاعر شبانه و عاشقانه. تهران: هیرمند.
- صبور، داریوش. ۱۳۷۰. آفاق غزل فارسی. تهران: نشر کتاب.
- ضیف، شوقی. لاتا. الشعر الغنایی فی الأمصار الإسلامية. القاهرة: لانا.
- الفاخوری، حنا. ۱۳۷۸. تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه آیتی، عبدالمحمد. تهران: توس.

فروخ، عمر. ١٩٨٤م. تاريخ الأدب العربي. بيروت: دار العلم للملايين.

مختاری، محمد. ١٣٧١. انسان در شعر معاصر. تهران: توس.